حکایتی از روشنفکر ایرانی و مردم؛ گفت‌وگو با محمد دهقانی به بهانه انتشار رمان «گدا» از نجیب محفوظ

روشنفکر ما به جامعه باج می‌دهد

بیام حیدرقزوینی

محمد دهقانی که با تألیفات و ترجمه‌هایش در حوزه‌های تاریخ، ادبیات و روان‌شناسی شناخته می‌شود، در دهه هشتاد رمانی کوتاه از نجیب محفوظ با عنوان «گدا» به فارسی ترجمه کرد که اخیرا چاپ تازه‌ای از آن پس از سال‌ها توسط نشر نیلوفر منتشر شده است. نجیب محفوظ از شناخته‌ترین چهره‌های ادبیات جهان عرب است و در ایران هم در سال‌های مختلف آثاری از او به فارسی ترجمه شده است. «گدا» رمانی کوتاه از این نویسنده مصری است و آن‌طور که دهقانی نوشته، می‌توان آن را «شرح مختصری از مصیبت روشنفکران جهان سوم» دانست. قهرمان «گدا» در جوانی‌اش برشنور آرمان‌خواه بوده اما در سال‌های پس از جوانی به طور کامل از آرمان‌های گذشته‌اش فاصله گرفته و اسیر روزمرگی و روال عادی زندگی شده است. او در طول داستان سیر فروپاشی‌اش را طی می‌کند و درنهایت به جنون و بریدگی ذهنی می‌رسد. دهقانی بر اساس موضوع رمان و ارتباط آن با وضعیت جامعه روشنفکری دهه‌های اخیر ایران، کتاب را این‌گونه تقدیم کرده است: «به همه هم‌نسلان که آرمان‌های بلند آنان جای خود را به آبارتمان‌های بلند داد». این جمله‌ای که در آغاز کتاب آمده شاید امروز ملموس‌تر هم به نظر برسد. به مناسبت انتشار «گدا» با محمد دهقانی درباره ویژگی‌های این رمان و ارتباطش با وضعیت جامعه و روشنفکری خودمان گفت‌وگو کرده‌ایم. در جایی از گفت‌وگو به این مسئله پرداخته‌ایم که چرا روشنفکران ایرانی دچار رخوت شده‌اند و ارتباط‌شان با جامعه از دست داده‌اند و دهقانی درباره این موضوع می‌گوید: «روشنفکر امروز ما خیلی ضعیف شده و اعتبار خودش را از دست داده و به نوعی به قلج عصبی دچار شده است. برایش مهم نیست که مثلا آدم‌ها کنار خیابان از گرسنگی تلف می‌شوند... بسیاری از روشنفکران یا اساتید دانشگاهی ما فقط در دفتر یا اتاق‌های کارشان هستند و چیزی از جامعه نمی‌بینند. منظورم این نیست که خبر ندارند چراکه امروز از طریق رسانه‌ها می‌توان خبر داشت که در جامعه چه می‌گذرد و مسائل جامعه چیست اما این فرق می‌کند با اینکه روشنفکران با فشارها و مسائل جامعه مستقیما مواجه باشند و خودشان هم آن را حس کنند. دستی از دور بر آتش داشتن با اینکه تو در میانه آتش باشی بسیار متفاوت است. از جامعه و واقعیت برایش به شکل مجازی درآمده است».

◆ بر اساس آثاری که ناکنون ترجمه و تألیف کرده‌اید می‌توان گفت که علایق و دغدغه‌های متنوعی در حوزه‌های ادبیات، تاریخ و روان‌شناسی دارید و به‌جز ترجمه و تألیف آثار پژوهشی به ترجمه داستان هم پرداخته‌اید. رمان «گدا»ی نجیب محفوظ در ابتدای دهه هشتاد منتشر شد و اخیرا چاپ تازه‌ای از آن منتشر شده است. بر اساس چه صورت یا دغدغه‌ای به سراغ ترجمه «گدا»ی نجیب محفوظ رفتید؟

راستش دغدغه شخصی برای ترجمه «گدا» نداشتم و این اولین‌بار است که این خاطره را می‌گویم که چه شد که به سراغ نجیب محفوظ رفتم. علتش مرحوم علیرضا حیدری بود. در آن دوره کتاب «روشنفکران ایران در قرن بیستم» دکتر علی قیصری را ترجمه کرده بودم و خود او برای انتشار کتابش با انتشارات خوارزمی قرارداد بسته بود و من بی‌اطلاع بودم. درواقع با دکتر قیصری رابطه دوستی داشتم و از من خواسته بود که کتاب را به فارسی ترجمه کنم و من هم به خاطر دوستی‌مان پذیرفتم و در پی قرارداد چاپ اثر هم نبودم. خود او با خوارزمی قراردادی بسته بود و من هم بعدا گفتم مسئله‌ای ندارم. آن زمان مجله «کیان» منتشر می‌شد و دوستان مجله خواستند بخشی از ترجمه را بیش از چاپ کتاب برای انتشار به آنها بدهم. بعد از مدتی آقای حیدری تماس گرفت و اعتراض کرد که ما قرارداد داشتیم و نباید بخشی از کتاب در مجله یا نشریه‌ای منتشر می‌شد. البته من با خوارزمی قراردادی نداشتم و آقای قیصری قرارداد داشت اما جز این، این را هم گفتم که انتشار بخشی از آن در مجله برای ناشر هم خوب است. اما به هر حال ناشر از این موضوع ناراحت شده بود. قبل از اینی اتفاق آقای حیدری از ترجمه‌ام خیلی تعریف کرده بود و پرسیده بود به جز انگلیسی چه زبان دیگری بلد هستی. من هم گفته بودم با عربی هم آشنا هستم. بعد پرسید که آیا با نجیب محفوظ هم آشنا هستم یا نه که گفتم بله برخی آثارش را خوانده‌ام. در نهایت پرسید که آیا با نجیب محفوظ ترجمه می‌کنم یا نه. خیلی هم آدم بیکیری بود و به کارش بسیار علاقه داشت. پس از صحبت آن روز او رفت و تا جایی که دستش رسید بود ترجمه‌های انگلیسی آثار نجیب محفوظ را برای من تهیه کرد و گفت من می‌خواهم تو مجموعه آثار نجیب محفوظ را ترجمه کنی. کتاب‌ها را به من داد که یکی از آنها ترجمه انگلیسی همین داستان «گدا» بود که خواندمش و پسندیدمش. اما گفتم چرا از نسخه اصلی عربی ترجمه نکنم و بعد آقای حیدری رفت و از نمایشگاه کتاب آن سال «المؤلفات الکاملة» نجیب محفوظ را با قیمت ارزان خرید و به من داد و گفت چون دکتر علی قیصری هم ترجمه کرده بود، اسم «گدا» بود که خواندمش و شروع به کار کردم. در طول چند ماه کتاب را ترجمه کردم و تحویل دادم. اما این دیگر می‌رفتند اما من هنوز به خاطر همان ماجرای کتاب روشنفکران رابطه آقای حیدری با من شکرآب شده بود. در نتیجه تمام کرفت و گفت این ترجمه‌ات به درد نمی‌خورد و من هم گفتم بله، مال به درد پیش صاحبش. هر دو ترجمه را گرفتم و کتاب روشنفکران را به خرمی دادم و «گدا» را هم به نیلوفر. پس از آن واقعا دوست داشتم ترجمه از نجیب محفوظ را انجام بدهم و رمان «سراب» را که الان مهمترین است تقریبا تهیه کار ترجمه کردم اما با کناره رهایش کردم چون امیدی به انتشارش نداشتم نظرات قبلی ندارم. این رمانی است با نگاه روان‌شناختی و اساسا به نگاه روان‌شناختی نجیب محفوظ که در «گدا» هم وجود دارد علاقه دارم. مایلم این را هم بگویم که باور کنید من چاپ تازه «گدا» را هنوز ندیده‌ام و الان در دست شما می‌بینم. ناشر حتی این‌قدر همت ندارد که کتاب‌های از برای من ارسال کند و تنها یک نسخه کتاب و گفته کتاب بعد از حدود ده سال و بعد از اینکه تهیه پی‌دی‌اف آن را زدند در اینترنت بخش کرداند تجدیدچاپ شده است.

◆ نجیب محفوظ نویسنده یکی از اسامی است و منتظران چند دوره از دونیستکی او از هم ممتاز گردانند. آیا «گدا» به دوره بختکی نجیب محفوظ بوده است؟

بله این رمان در زمانی نوشته شده که نجیب محفوظ نویسنده شناخته‌شده‌ای به شمار می‌رفت و به جوایز بین‌المللی او مربوط است. کارهای مهم‌تر نجیب محفوظ که به خاطر آنها برنده نوبل ادبی شد شاید با فاصله یک دهه از داستان «گدا» نوشته شدند و در نتیجه می‌توان گفت این داستانی است که حاصل دوران پختگی محفوظ است.

◆ یکی از نکاتی که درباره نجیب محفوظ برجسته است نثر و زبان اوست. نظرتان درباره زبان محفوظ چیست و فکر می‌کنید که ترجمه آثار او چه چالش‌ها یا دشواری‌های خاصی دارد؟

به این دلیل که تجربه ترجمه از زبان انگلیسی و آلمانی را هم به فارسی دارم می‌توانم بگویم که چون ساختار زبان فارسی، که جزء زبان‌های هنوارویایی است، به زبان‌های اروپایی نزدیک‌تر است در تجربه ترجمه از آن زبان‌ها خیلی ساده‌تر است. اما ساختار زبان عربی اساسا ساختار دیگری است. زبان عربی هم جزء زبان‌های دنیا هم فارسی دو گونه است و عربی قدیم یا عربی مدرن تفاوت‌های زیادی دارد. ما در ایران تجربه ترجمه از عربی کلاسیک یا نیاز داریم و متون بسیاری از کلاسیک‌های عربی به فارسی ترجمه شده است. اما عربی مدرن خیلی متفاوت شده و نکته این است که از نظر ساختاری هم این تحول را پشت سر گذاشته است و مسئله اصلی اینجاست. یعنی تغییر نحو کار ترجمه عربی به فارسی را دشوارتر می‌کند. همین متن کوتاه رمان «گدا» را دو سه بار بازنویسی کردم و در آن تجدیدنظر کردم و فکر می‌کنم اگر امروز بخواهم دوباره ترجمه کنم باز هم می‌توانم در متن فارسی تجدیدنظر بکنم.

اما درباره زبان نجیب محفوظ هم باید بگویم که او زبان فصیح و بلیغی دارد و در فهم زبانش اصلا مشکلی ندارم اما ترجمه‌اش البته بحثی دیگر است. وقتی آثار او را می‌خوانم لذت زیادی از زبان او می‌برم. زبان شاعرانه به یک معنا در کار او وجود دارد و منظورم از شعر، ویژگی‌هایی آوایی و موسیقایی شعر است نه اینکه ابهام‌آفرین باشد. البته ابهام در جاهایی در زبان داستان هم لازم است اما نجیب محفوظ این وجه از ابهام و ایهام را خیلی هوشمندانه به کار برده است.

◆ نکته‌ای کلی که درباره انتشار ادبیات جهان عرب در ایران وجود دارد این است که تا همین چند سال پیش اصلا اقبالی به نویسندگان جهان عرب وجود نداشت و حتی ناشران از انتشار رمان‌ها و داستان‌های عربی استقبالی نمی‌کردند. بخشی از این مسئله شاید به این برگردد که نگاه ما همواره به سمت غرب بوده و این توجه وجود داشته که همه چیز در آنجا است و در همسایگی ما چیزی برای عرضه وجود ندارد و بخشی دیگر هم شاید به این مسئله مربوط بود که جامعه ما با نوعی بدبینی و تحقیر به اعراب نگاه می‌کرده و یک سابقه فرهنگی و تاریخی در این میان وجود داشته است در حالی که بسیاری از مسائل ما شبیه به هم است و اشتراک زیادی در بسیاری از مسائل داریم. این طور نیست؟

به مناسبانه همان‌طور که گفتید این مسئله ناشی از تفکر فرهنگی و اجتماعی ما بوده است که تا حد زیادی در دوران پهلوی به آن پرویال داده شد. در دوره پهلوی علنا ضدیت با اعراب تبلیغ می‌شد و در ضمن خاطره تاریخی که در ذهنیت جامعه ما درباره حمله اعراب وجود داشت به این مسئله دامن زده است. نزدیک‌ترین مسئله هم جنگ ایران و عراق بوده که این نیز تأثیر خود را به جا گذاشته است. با این جنگ در خاطره تاریخی جامعه ما این موضوع هم شکل گرفت که اعرابی که بخش زیادی از آنها شبیه بودند و همچندب جامعه ما به شمار می‌رفتند رویه‌روی ما قرار گرفتند. به هرحال این‌ها همه باعث شده که حتی امروز هم جامعه ما نگاه خوبی به اعراب نداشته باشد. این تصور بین مردم عادی وجود دارد و من البته آنها را معذور می‌دانم اما حتی بین روشنفکران و تحصیل‌کردگان هم تصور صدعرضی وجود داشته که هیچ دلیلی به تحزب نصبت یا به قول خود اعراب عصبیت نداشته است. یکی از ناشران یک بار می‌گفت از کتاب‌هایی که از عربی ترجمه می‌شود اسم نویسنده‌های مثلا از امریکای لاتین داشته به راحتی جلب می‌شدند و به فروش می‌رفتند اما اسم نویسنده عرب یک مشکل ایجاد می‌کند و مردم نمی‌خرند. این را ناشران مختلف شنیده‌ام و در یک مورد ناشری به طور خاص این را می‌توانم بگویم تأکید داشت. البته این قضیه متأسفانه وجود داشته اما وجود از بهار عربی و اتفاقاتی که در عالق و سوریه و تونس و کشورهای دیگر افتاد خوشبختانه این فضا مقداری عوض شده و حتی اقبال عمومی دانشگاه‌ها به داستان‌های ادبیات عرب بیشتر شده است و از این موضوع خوشحالم؛ چون همان‌طور که شما هم فکر کردید بسیاری از مسائل ما مشترک است و فکر می‌کنم هرچه بیش بیوهم همدلی ما با همسایه‌هایمان و ارجمله با جهان عرب بیشتر می‌شود این اتفاق را هم باید به دادشته باشیم که ما عادت کرده‌ایم اعراب را یکدست و شبیه به هم در نظر بگیریم و فکر نمی‌کنیم که امروز جزی حدود بیست‌وپنج ملیت با دولت عرب وجود دارد که هرکدام فرهنگ خودشان را دارند. به‌خصوص مصری‌ها تجربه‌هایی مستقیم از استعمار دارند و به دلیل تجربه‌هایشان از دوران نابلیون از نظر اندیشه سیاسی و اجتماعی پخته‌تر از من و شما هستند و می‌توانیم از آنها یاد بگیریم.

◆ همان‌طور که اشاره کردید این تلقی حتی در میان روشنفکران ما هم وجود داشته و مثلا در دوره اولیه کار صادق هدایت. که از برجسته‌ترین روشنفکران جامعه ما هست. به شکلی غلیظ و حتی همراه با رگه‌هایی از نژادپرستی هم دیده می‌شود و البته او از جایی به بعد دیگر چنین تصوراتی نداشته و از تصورات اولیه‌اش گذر کرده است. اما تصورات و خیالاتی که مبتنی بر بازگشت به گذشته و دوران اساطیری باستان شکل گرفته بودند در سال‌های اخیر هم با مرور تبلیغ فراگرفته‌اند. می‌دانیم که در دوره پهلوی به‌خصوص پهلوی اول تاکید زیادی روی ناسیونالیسم وجود داشت و این تاکید تبعات زیادی برای جامعه به همراه داشت و شاید بخشی از روشنفکران ما هم تحت تأثیر همین کلیشه‌ها قرار داشتند. نظرتان در این مورد چیست؟

در مورد هدایت و بسیاری دیگر از روشنفکران ما این نکته وجود دارد که آنها برای مخالفت با جلوه‌هایی عقب‌مانده از تصورات رایج و غالب به مخالفت با اعراب می‌پرداختند. درواقع این موضوع تا حدی درست است و غربی مستقیم به مقابله با آن جلوه‌ها و تفکرات عقب‌مانده بپردازند در نتیجه به سراغ مخالفت با اعراب می‌رفتند. البته هدایت کسی است که توانست گاهی دیگر هم بردارد و به مقابله با آن تفکرات عقب‌مانده هم بپردا اما آنچه از او که در این دسته جای می‌گیرند هیچ‌وقت به طور رسمی در

ایران چاپ نشده‌اند. اگر در همان دوران رضاشاه که اقدماتی نظیر کشف حجاب هم به جامعه تحمیل می‌شد صادق هدایت این قبیل آثارش را منتشر می‌کرد همان شهریانی دوران رضاشاه دمار از روزگارش درمی‌آورد. البته همین اتفاق هم افتاد و او در دوره ممنوع‌القلم شد. بنابراین تعصبی که در جامعه نسبت به وجود عقب‌مانده تفکر غالب وجود داشت مانع از این می‌شد که روشنفکران بتوانند مستقیما علیه آن طغیان کنند در نتیجه ترفندی به کار می‌بردند و به سراغ اعراب می‌رفتند چون این مشکلی نداشت و مورد پذیرش بود. در مورد هدایت هم از جایی به بعد این ترفندی بوده که او از آن استفاده می‌کرده و در این آثار او هیچ ردی از نژادپرستی وجود ندارد اما متأسفانه در آثار اولیه کار او این تصورات وجود داشته. بعدها که پخته‌تر می‌شود و افتضاحات روزگار رضاشاه و در نهایت رفتن او را می‌بیند از نظر فکری متحول می‌شود. همین‌جا لازم است اشاره کنم که درباره نگرش ناسیونالیستی صادق هدایت و میزان تأثیر او در داستان‌نویسی او و به‌خصوص اثر مهمش بوف کور کتاب دکتر ماشاءالله آجودانی با عنوان «هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم» که سال‌ها پیش خارج از ایران منتشر شده فوق‌العاده آگاهی‌بخش است. این تصورات تند ناسیونالیستی در آن دوران مختص هدایت نبود. استاد خود من دکتر زرین‌کوب که «دو قرن سکوت» را نوشت تحت تأثیر همین تصورات بود. جالب اینکه این کتاب هنوز هم چاپ می‌شود و مردم استقبال می‌کنند و می‌خوانند در حالی که بسیاری از چیزهایی که در آنجا نوشته شده درست نیست. خود استاد زرین‌کوب هم بعدها متوجه شد اما هیچ‌وقت آن کتاب را تصحیح یا در آن تجدیدنظر نکرد. ببینید به طور کلی ما یک نوع تاریخ‌نگاری بیمار داریم. این بیماری این است که مسائل امروز خودمان را به تاریخ فراافکنی می‌کنیم. خواستنی غلط از تاریخ داریم و چون نمی‌توانیم مسائل امروز خودمان را به زبان صریح مطرح کنیم می‌رویم و به بهانه تاریخ‌نگاری سعی می‌کنیم جامعه امروز را نقد کنیم. مثلا امیرکبیری که فریدون آدمیت تصویر کرده به نظره تا حد زیادی امیرکبیر واقعی نیست. او قهرمان‌سازی کرده است و به تبعیت از او دیگران هم چنین کرده‌اند. موارد این چنینی بسیار است و احتمالا خیلی‌ها بدشان می‌آید که من این را بگویم و با اعتراض‌هایشان هم روبه‌رو شده‌ام اما واقعا این چه تصویر دروغینی است که از ساختاری ساخته شده است؟ یک حکومت بنیادگرای وحشتناکی مثل طالبان بوده‌اند شده باشد اما وجود این امتیازها به تنهایی کافی نیست. این فرصت‌ها باید بتوانند نگرش‌های پایه‌ای را که زنان را شهروند درجه دو تلقی می‌کند و نیز ریشه‌های برتری مردانه را به چالش بکشند. از نظر ساختار تفکیک قوانین تجفیف‌آمیز علیه زنان در موقعیت‌های خاص کافی نیست. شکل‌های کار، آداب و رسوم جنسیتی و ایده زندگی خانوادگی باید تغییر کند. او در پاسخ به سؤالی که درباره اهمیت آثاری اقتصادی و آزادی جنسیتی در فرایند آزادی زنان است می‌گوید: «انتظار این است که زنان (ازدواج کرده باشند یا نه) درست مثل مردان کار کنند و از نظر اقتصادی مستقل شوند.» «زنان در کار مدرن به‌طور کامل و همپای مردان مشارکت ندارند»، «چه کشور در دنیایی که گرایش به بازتولید تصویرش به نیز مثله شده‌اند و دایه اینکه زنان برای انجام مسائل‌شان به کار می‌روند. موارد این چنینی بسیار است و احتمالا خیلی‌ها بدشان می‌آید که من این را بگویم و با اعتراض‌هایشان هم روبه‌رو شده‌ام اما واقعا این چه تصویر دروغینی است که از ساماندادن ساخته شده است؟ یک حکومت بنیادگرای وحشتناکی مثل طالبان بوده‌اند

جوان‌تر به نظر رسیدن را دستاورد بزرگی می‌دانند. سازوکار جامعه در خدمت تقویت این ایده است. زنان ظاهر و زیبایی‌شان را دارند و مردان موقعیت‌های حرفه‌ای‌ای که به عبارت بهتر «قدرت» هر زمانی که زنی دربارهٔ بحث خود روع می‌گوید، با توسعه‌نیافتگی بشریت همدست شده است. ساتناک پیشنهاد می‌کند زنان به گزینه‌های دیگری فکر کنند: «آنها می‌توانند مشتاق باشند برای عاقل بودن، نه فقط مهربان بودن. برای توانا بودن، نه فقط باور بودن. برای قوی بودن نه فقط دلپذیر بودن. می‌توانند بلندپرواز باشند برای نه فقط مردان و فرزندانشان. می‌توانند به‌طور طبیعی و بدون شرمساری پیر شوند، و محدانه در برابر سنت‌های دست‌وپاگیر ناشی از استاندارد دوگانه بیرشند. هرگز سر خم نکنند و به‌با خیزند. زن‌ها باید راهد جهیزهای سال‌های زندگی‌شان را نشان بدهند. زن‌ها باید حقیقت را بگویند» (صفحه ۴۹).

عنوان گفتار دوم کتاب «جهان روح‌ها» است. در ابتدای این گفتار آمده که «جهان سوم زنان در پاسخ به سؤالات مطرح‌شده برای مجله پاترنان آماده شده است». ساتناک در این گفتار بر آگاهی زنان تأکید دارد. «آگاهی زنان‌ها زنان تغییر می‌کند که به خود فکر کنند و فراموش کنند چه چیزی برای مردان مناسب خوب است» (صفحه ۵۹). ممکن است زنان در برخی کشورها از فرصت‌ها و امتیازهایی در مقایسه با گذشته بهره‌مند

◆ به کتاب برگردیم. موضوعی که نجیب محفوظ دستمایه نوشتن رمانش قرار داده به نوعی مسئله ما هم هست و این نکته را شما در یادداشت ابتدایی کتاب مورد تأکید قرار داده‌اید و جمله‌ای که در ابتدای کتاب هم نوشته‌اید این تأکید را برنگرش می‌کند. شما کتاب را به همسلان خودتان که از آرمان‌های بلند به برج‌های بلند رسیده‌اند تقدیم کرده‌اید و این نشان می‌دهد «گدا» همان طور که نوشته‌اید سرگذشت روشنفکران جهان سوم است و سرنوشت تلخ قهرمان این داستان امروز شاید برای ما ملموس‌تر از زمانی باشد که شما کتاب را ترجمه کردید و یادداشت ابتدایی‌اش را نوشته بودید. این طور نیست؟

به امروز این مسئله پررنگ‌تر شده و آن زمان هنوز این سیر عبدالباقی فرو نریخته نبود. این واقعیت امروز ملموس‌تر است و فروریختن ساختمان‌های مثل پلاسکو و متروپل درواقع نماد فروریختن وضعیت آنها که تکنوکرات‌ها در آن دست بالا را داشتند. تکنوکراتی‌های که برآمده از تفکری خاص هستند. معمولا تحصیل‌کرده غرب هستند. اینه امروز شرق و غرب دیگر معنا ندارد و چین نیز دیگر جیغ چینی از خود ندارد جز ادبیات و هنرهای سنتی‌اش که در حاشیه قرار گرفته‌اند. درواقع چین هم یک بدل عقب‌مانده‌ای از آمریکا و جوامع غربی و بدون ساختارهای اجتماعی است. اما به هر حال در دوره‌ای که ذکر کردم تکنوکرات تحصیل‌کرده غرب در ایران برآمد. تکنوکراتی که فن را کنکرت کرده و حتی آرمان را هم گرفته و مثلا آرمان سوسیالیستی را هم کسب کرده اما به جامعه‌ای آمده که ساختار یا بافتارش اجازه تحقق آن آرمان‌ها را نمی‌دهد اما در مقابل این اجازه را می‌دهد که ساختمان سازی و برج بالا بسازی. تفکر مسلط این توجیه را هم می‌آورد که اول باید برجمان را بسازیم بعد به فکر همکف کسی که درواقع تا پول و قدرت نداشته باشیم نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم در نتیجه باید نخست وارد قدرت شویم تا بعد به فرهنگ بپردازیم. تاثل خانلری با همین دیدگاه ویزی بند. او از سر بدخواهی ویزر نشد

عکس: روزبه رضایی

به طوری که انگارهمه باید در حوزه‌ای خاص و محدود متخصص باشند و به بقیه ساحت‌ها کاری نداشته باشند. آیا موافقید که متخصص نمی‌تواند روشنفکر باشد؟

بله موافقم که روشنفکر نمی‌تواند متخصص باشد. متخصص درواقع مثل یک ابزار می‌ماند که یک کارکرد خاص دارد و فقط می‌تواند برای همان کاری که در آن تخصص پیدا کرده کار کند و قارغ از آن هم مسئولیت دیگری برای خودش قابل نیست. اما همه کناه را نمی‌توان گردن روشنفکران انداخت.

در چند دهه اخیر با وضعیتی روبه‌رو بودیم که سیستم آموزشی و سیاسی کنترل زیادی به عقبان مراقبت می‌توانسته اعمال کند و ضمنا نهادی مثل خانواده هم می‌خواسته همه چیز را زیر نظر داشته باشد و حتی پدر و مادر در امور درسی بچه‌ها هم حضور پررنگ دارند. اما در دوره‌ای که مثلا من در آن رشد کردم اساسا پدر و مادرم فرصت این را نداشتند که به درس و مشق ما برسند یا بر همه کارهای ما نظارت کنند. اما در سال‌های اخیر جامعه و خانواده می‌خواسته از همه آمدها منحضص بسازد. مفاهیمی به نام موفقیت و توسعه و پیشرفت و غیره مدام تکرار می‌شود و کتاب‌های روان‌شناسی که این موضوعات منتشر می‌شوند پرفروش هم هستند. همه هم فکر می‌کنند بچه‌هایشان باید هستند و می‌خواهند با نبوغ آدمها را از هم جدا کنند. در دوره و زمانه‌ای که من در آن بزرگ شده‌ام این‌طور نیست. زنان نمی‌شدن می‌دهد و به همین دلیل به جامعه خودش دیالوگ برقرار می‌کند و متحول می‌شود. اگر نتواند این دیالوگ را برقرار کند در نقطه‌ای که می‌ماند. فرق فرخزاد در آغاز کارش هم همین است که بسیار شعرهای عاشقانه و بسیار احساسی می‌گوید و بعد کم‌کم و در طول یک دهه به «تولدی دیگر» می‌رسد. او آدمی است که در جامعه حضور دارد و می‌رود مثل جزاهخانه تبریز را می‌بیند و مسائل مختلف جامعه را و تأثیر می‌گذارد. هیچ همزند و نویسنده‌ای از جامعه نیست و در کرم پیله نمی‌ماند. هرمند و نویسنده جون حساب است به جامعه‌اش واکنش نشان می‌دهد. اگر امروز این اتفاق کمتر دیده می‌شود یا مثلا کار جمعی روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان کمتر شکل می‌گیرد بیش از آنکه نشانی از تنلیغ نظریه‌ای خاص باشد به روزمرگی مبتلا شده‌اند.

◆ آیا موافقید که روشنفکران امروز ما به نوعی دچار رخوت شده و ارتباطش با جامعه مختل شده و حتی دارای درسی هم نمی‌توانند نقش ایفا کنند؟

بله روشنفکر امروز ما خیلی ضعیف شده و اعتبار خودش را از دست داده و به نوعی به قلج عصبی دچار شده است. برایش مهم نیست که مثلا آدم‌ها کنار خیابان از گرسنگی تلف می‌شوند. من هر روز که مسیری چند دقیقه‌ای را پیاده طی می‌کنم تا به مترو برسم، دو نفر کنا جلویم را می‌گیرند و متاثر می‌شوم. من در میان مردم زندگی می‌کنم و در خیابان و مترو و اتوبوس و محل‌های عمومی می‌بینیم که در جامعه چه می‌گذرد. اما بسیاری از روشنفکران یا اساتید دانشگاهی ما فقط در دفتر یا اتاق‌های کارشان هستند و چیزی از جامعه نمی‌بینند. منظورم این نیست که خبر ندارند چراکه امروز از طریق رسانه‌ها می‌توان خبر داشت که در جامعه چه می‌گذرد و مسائل جامعه چیست اما این فرق می‌کند با اینکه روشنفکران با فشارها و مسائل جامعه مستقیما مواجه باشند و خودشان هم آن را حس کنند. دستی از دور بر آتش داشتن با اینکه تو در میانه آتش باشی بسیار متفاوت است. روشنفکر امروز ما تا حد زیادی از جامعه و واقعیت بریده است و واقعیت برایش به شکل مجازی درآمده است.

◆ درمان از تعبیر مرض بروزرای برای توصیف وضعیت روشنفکر داستان استفاده شده و قهرمان داستان هم درنهایت سر فروپاشی را طی می‌کند. این مرض به نوعی مسئله‌بختی از روشنفکری امروز ما هم هست. این طور نیست؟

بله این دقیقا روایت روشنفکری جهان سوم است و در جامعه ما هم همین مرض در میان روشنفکران وجود دارد.

◆ نکته دیگر این است که در دهه‌های اخیر هیچ زیبه سست تخصصی‌شدن بیش رفته

بله انسان تا زمانی که زنده است در جامعه زندگی می‌کند و مهم نیست که چه اعتقادی داشته باشد و مثلا قائل به هنر برای هنر باشد یا نه. آن چیزی که بر عمل انقلاب تأثیر می‌گذارد، این است که هنرمند دانشمند نیستن می‌دهد و به همین دلیل به جامعه خودش دیالوگ برقرار می‌کند. اگر نتواند این دیالوگ را برقرار کند در نقطه‌ای که می‌ماند. فرق فرخزاد در آغاز کارش هم همین است. زنان دستمزد کمتری می‌گیرند و بیشتر مشاغلی که به آن می‌پردازند جزء مشاغل محدودی دارد و روزنه ناچیزی برای فعالیت و تصمیم‌گیری آنها فراهم می‌کند. ساتناک در قسمتی از پاسخ به سؤالی که درباره شیوه‌های مبارزه برای آزادی زنان است می‌گوید: «طرفداران همگرای زنان و مردان در راه آزادی» «خانواده‌های سرکوب زنان را به طور ضمنی افشا می‌کنند». «تنها فرصت زنان برای ایجاد تغییر عمیق در آگاهی‌شان که برای آزادی به آن نیاز دارند، از راه سازماندهی جداگانه است. آگاهی فقط از طریق مبارزه و در وضعیتی که تسکین جنسی تبعیض، تسکین می‌کند» (صفحه ۷۵).

ساتناک در ادامه این فصل عملکرد خانواده هستهای جدید را چیزی جز سرکوب زنان نمی‌داند. شکل‌های آشنای خانواده زنان را مسئول نگهداری خانه و تابع مرد می‌داند. خانواده اولین و انکارناپذیرترین مدرسه برای تبعیض جنسیتی است. هنجارهای مختلفی که شکل‌های متفاوتی از دختر خوب و پسر خوب را تعیین می‌کنند. متفاوت است. از دید او: «آزادی زنان نیازمند انقلاب فرهنگی است که به نگرش‌ها و عادت‌های ذهنی حمله می‌کند؛ در غیر این صورت، این نگرش‌ها و عادت‌های ذهنی از بازسازی ارتباطات اقتصادی که هدف مبارزه طبقاتی است، جان سالم به در می‌برد» (صفحه۶۵۶). کار زنان شبیه آنچه ساتناک نوشته بیشتر وقت‌ها تنها راهی برای به‌دست آوردن پول و حمایت از درآمد خانوادگی آنها است. زنان دستمزد کمتری می‌گیرند و بیشتر مشاغلی که به آن می‌پردازند جزء مشاغل محدودی دارد و روزنه ناچیزی برای فعالیت و تصمیم‌گیری آنها فراهم می‌کند.

◆ بله خود روبایی در جایی می‌گوید نسل من که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به عرصه می‌رسد نسلی مجرم است.

بله انسان تا زمانی که زنده است در جامعه زندگی می‌کند و مهم نیست که چه اعتقادی داشته باشد و مثلا قائل به هنر برای هنر باشد یا نه. آن چیزی که بر عمل انقلاب تأثیر می‌گذارد، این است که هنرمند دانشمند نیستن می‌دهد و به همین دلیل به جامعه خودش دیالوگ برقرار می‌کند و متحول می‌شود. اگر نتواند این دیالوگ را برقرار کند در نقطه‌ای که می‌ماند. فرق فرخزاد در آغاز کارش هم همین است. زنان دستمزد کمتری می‌گیرند و بیشتر مشاغلی که به آن می‌پردازند جزء مشاغل محدودی دارد و روزنه ناچیزی برای فعالیت و تصمیم‌گیری آنها فراهم می‌کند.

◆ آیا موافقید که روشنفکران امروز ما به نوعی دچار رخوت شده و ارتباطش با جامعه مختل شده و حتی دارای درسی هم نمی‌توانند نقش ایفا کنند؟

بله روشنفکر امروز ما خیلی ضعیف شده و اعتبار خودش را از دست داده و به نوعی به قلج عصبی دچار شده است. برایش مهم نیست که مثلا آدم‌ها کنار خیابان از گرسنگی تلف می‌شوند. من هر روز که مسیری چند دقیقه‌ای را پیاده طی می‌کنم تا به مترو برسم، دو نفر کنا جلویم را می‌گیرند و متاثر می‌شوم. من در میان مردم زندگی می‌کنم و در خیابان و مترو و اتوبوس و محل‌های عمومی می‌بینیم که در جامعه چه می‌گذرد. اما بسیاری از روشنفکران یا اساتید دانشگاهی ما فقط در دفتر یا اتاق‌های کارشان هستند و چیزی از جامعه نمی‌بینند. منظورم این نیست که خبر ندارند چراکه امروز از طریق رسانه‌ها می‌توان خبر داشت که در جامعه چه می‌گذرد و مسائل جامعه چیست اما این فرق می‌کند با اینکه روشنفکران با فشارها و مسائل جامعه مستقیما مواجه باشند و خودشان هم آن را حس کنند. دستی از دور بر آتش داشتن با اینکه تو در میانه آتش باشی بسیار متفاوت است. روشنفکر امروز ما تا حد زیادی از جامعه و واقعیت بریده است و واقعیت برایش به شکل مجازی درآمده است.

◆ درمان از تعبیر مرض بروزرای برای توصیف وضعیت روشنفکر داستان استفاده شده و قهرمان داستان هم درنهایت سر فروپاشی را طی می‌کند. این مرض به نوعی مسئله‌بختی از روشنفکری امروز ما هم هست. این طور نیست؟

بله دقیقا روایت روشنفکری جهان سوم است و در جامعه ما هم همین مرض در میان روشنفکران وجود دارد.

◆ نکته دیگر این است که در دهه‌های اخیر هیچ زیبه سست تخصصی‌شدن بیش رفته

بله انسان تا زمانی که زنده است در جامعه زندگی می‌کند و مهم نیست که چه اعتقادی داشته باشد و مثلا قائل به هنر برای هنر باشد یا نه. آن چیزی که بر عمل انقلاب تأثیر می‌گذارد، این است که هنرمند دانشمند نیستن می‌دهد و به همین دلیل به جامعه خودش دیالوگ برقرار می‌کند و متحول می‌شود. اگر نتواند این دیالوگ را برقرار کند در نقطه‌ای که می‌ماند. فرق فرخزاد در آغاز کارش هم همین است. زنان دستمزد کمتری می‌گیرند و بیشتر مشاغلی که به آن می‌پردازند جزء مشاغل محدودی دارد و روزنه ناچیزی برای فعالیت و تصمیم‌گیری آنها فراهم می‌کند.

ادبیات چک و زنان ملت‌های مشترک

نویسندگان زن چک به صحنه آمدند

**شرق: ادبیات چک برای مخاطبان فارسی‌زبان آشناست تا حدی که می‌توان گفت بخش عمده‌ای از ادبیات معاصر چک و آثار نویسندگان مطرحی همچون بهومیل هرابال، ایوان کلیما، فرانتس کافکا و میلان کوندرا به فارسی ترجمه شده و با اقبال گسترده‌ای همراه بوده، اما تاکنون اثری از نویسندگان زن چک به فارسی ترجمه نشده است. زوزانوا کریچوا در نشست هفتگی شهر کتاب که به موضوع «گفت‌وگوی دیدی ایران و چک» اختصاص داشت، با اشاره به این مسئله گفت که این علامت کمبود نویسندگان زن در چک نیست و مثل بقیه کشورهای دنیا نویسندگان زن معاصر در چک بیش از نویسندگان مرد هستند. در عین حال امروز نویسندگان زن چک به‌شدت تأثیرگذارند و نفوذشان بر جامعه